

دوفصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ۱۱، شماره ۳۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ (صص ۹۵-۱۱۴)

بررسی رمان «گذری به هند» اثر فورستر از منظر فمینیسم پسااستعمار

احمد شیرخانی^۱

چکیده

ادوارد مورگان فورستر رمان‌نویس سرشناس بریتانیایی، در اوایل قرن بیستم با نوشتن رمان «گذری به هند» به شهرت جهانی رسید. او اولین رمان‌نویس برجسته‌ای است که از استعمار انگلیس در هند انتقاد کرد و همین موضع ضداستعماری فورستر موجب شد تا «گذری به هند» از دیدگاه نقد پسااستعماری قابل تحلیل باشد. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی جایگاه فورستر در گفتمان پسااستعماری می‌پردازد و سپس به این سؤال پاسخ می‌دهد که رویکرد زنان رمان «گذری به هند» نسبت به تجربه استعمار چگونه است. زنان در این رمان به سه گروه تقسیم می‌شوند؛ گروه اول، «زنان انگلیسی متأهلی» هستند که سرکوب استعماری را به شکلی منفعلانه پذیرفته‌اند و در برخورد با بومیان، خطمشی استعمارگران را دنبال می‌کنند. گروه دوم، «زنان مجرد انگلیسی» هستند که در مقابل سرکوب استعماری مقاومت می‌کنند و در پی رهایی بومیان از سرکوب استعماری هستند. این گروه نتوانسته‌است در موضع فمینیسم استعماری خود، خواسته‌های طیف متنوع زنان رمان را نمایندگی کند و در نتیجه با بازنمایی دلخواه خود به سرکوب زنان بومی کمک می‌کند. گروه سوم را «زنان هندی» تشکیل می‌دهند؛ آن‌ها از سرکوبی سه لایه رنج می‌برند.

واژه‌های کلیدی: فورستر، گذری به هند، فمینیسم پسااستعمار، زنان، سرکوب.

۱- مقدمه

ادوارد مورگان فورستر (Edward Morgan Forster, 1879- 1970) یکی از رمان‌نویسان مشهور ادبیات انگلیس در نیمه نخست قرن بیستم است. عمده شهرت این نویسنده از رمان برجسته‌اش با عنوان «گذری به هند» (A passage to India, 1924) سرچشمه می‌گیرد. در کنار بهره‌بردن از سبکی استادانه و ساختاری منسجم، این رمان به انعکاس تجربه استعمار انگلیس در هند می‌پردازد. برخلاف رمان‌های مشابهی که تا آن زمان به موضوع استعمار انگلیس به‌نحوی جانبدارانه پرداخته بودند، «گذری به هند» موضعی انتقادی نسبت به این موضوع اتخاذ می‌کند و همین امر سبب می‌شود تا این اثر فورستر به‌عنوان بزرگ‌ترین «رمان ضد استعماری» در ادبیات انگلیسی انگاشته شود (Morey, 2007: 254)؛ البته باید به این نکته نیز توجه داشت که نیمه نخست قرن بیستم شاهد افول و فروپاشی استعمار انگلیس است و این فضا در شکل‌گیری اندیشه‌های فورستر و خلق رمانش یقیناً تأثیرگذار بوده‌است. علاوه بر این، زنان در این رمان نقشی محوری ایفا می‌کنند و این امر امکان بررسی ارتباط بین زنان و تجربه استعمار را در رمان فراهم می‌آورد. زنان در «گذری به هند» طیفی از واکنش نسبت به استعمار را، از حمایت از آن تا مقاومت در برابر آن، نشان می‌دهند. این دو جنبه از رمان فورستر توجه مطالعات پسااستعمار و مطالعات فمینیستی را به خود معطوف ساخته‌است.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

زنان بخش مهمی از رمان‌های فورستر را تشکیل می‌دهند. این موضوع در رمان «گذری به هند» نیز صادق است. آنچه اهمیت این موضوع را در این رمان دوچندان می‌کند، واکنش زنان (غربی و هندی) به تجربه استعمار در فضای ضد استعماری رمان فورستر است. تحقیق حاضر به قصد بررسی واکنش زنان نسبت به سلطه استعمار بر رمان «گذری به هند» اثر فورستر تمرکز می‌کند تا دریابد که زنان در چه شرایطی با استعمار همدستی می‌کنند یا به مقابله با آن برمی‌خیزند. علاوه بر این، رمان فورستر فرصت مناسبی را فراهم می‌آورد تا به بررسی نوع ارتباط بین زن غربی و غیرغربی (هندی) در شرایط پسااستعماری پرداخته شود. این مقاله در پی یافتن پاسخ سؤالات زیر است:

۱. ویژگی‌های نظریه فمینیسم پسااستعمار چیست؟

۲. فورستر و رمان «گذری به هند» در گفتمان پسااستعماری چه جایگاهی دارند؟

۳. از منظر فمینیسم پسااستعمار، زنان رمان «گذری به هند» با توجه به موضع آنان در قبال

استعمار انگلیس در هند، به چند دسته تقسیم می‌شوند و ویژگی‌های هر دسته چیست؟

۲-۱- اهداف و ضرورت تحقیق

رمان معروف فورستر در طی یک قرن گذشته از منظرهای مختلفی مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته‌است. دو منظری که در این تحقیق در مرکز توجه قرار گرفته‌اند، فمینیسم و پسااستعمار هستند. پژوهشگران هریک از این حوزه‌های تحقیق به‌طور جداگانه به واکاوی این رمان دست زده‌اند و یافته‌های خود را در معرض اطلاع علاقه‌مندان قرار داده‌اند. تلفیق این دو حوزه تحقیق در عرصه نظری بحثی نسبتاً جدید است و در رمان «گذری به هند» انعکاس این تلفیق نظری رسا و پرمعناست. هدف این تحقیق، بررسی مشخصات نظریه فمینیسم پسااستعمار است و سپس از منظر مذکور به تحلیل رمان فوق پرداخته خواهد شد. نظریه فمینیسم پسااستعمار توانسته است برخی محدودیت‌های نظریه فمینیسم را نشان دهد و از این رهگذر در ارتقاء جایگاه زنان مؤثر بوده‌است؛ از این رو نیاز به تعمق در خصوص ویژگی‌های نظریه فمینیسم پسااستعمار ضروری به نظر می‌رسد. علاوه بر این، در بررسی‌هایی که از این رمان صورت گرفته‌است، کمتر مطالعه‌ای از منظر فمینیسم پسااستعمار می‌توان یافت که تمرکز آن تنها بر شخصیت‌های زن رمان در فضای پسااستعماری باشد و همچنین، خلأ تحقیق در این حوزه به زبان فارسی کاملاً محسوس است.

۳-۱- پیشینه پژوهش

فورستر در طول یک قرن گذشته، توجه محققان بسیاری را به خود جلب کرده‌است. ادوارد سعید در کتاب «فرهنگ و امپریالیسم» به مطالعه راهبرد فورستر در به چالش کشیدن استعمار انگلیس می‌پردازد و بر این باور است که «بی‌دست‌وپایی رمان در آن است که نه به راهی می‌رود که هند را محکوم کند (یا از آن دفاع کند) و نه استعمار بریتانیا را» (فورستر، ۱۳۸۲: ۳۰۳). از جمله مقالاتی که به بررسی گفتمان استعماری در رمان «گذری به هند» پرداخته‌است، مقاله‌ای با عنوان «فورستر پسااستعماری» (2007) از پیتر موری (Peter Morey) است. نویسنده در این مقاله اظهار می‌کند: «اکثر نقد پسااستعماری فورستر گونه‌ای از تحلیل گفتمان استعماری است و اغلب، بر «گذری به هند» تمرکز دارد» (Morey, 2007: 256). تأکید محوری در این مقاله تحلیل رابطه بین دوره افول قدرت استعمار و خلق اثر است. مقاله «نقد فورستر از امپریالیسم در گذری به هند» (۱۹۸۳) از

هانت هاوکینز (Hunt Hawkins) به بررسی تأثیر امپریالیسم بر روابط فردی می‌پردازد. مقاله‌ای با عنوان «فورستر و زنان» (۲۰۰۷) از جین گلدمن (Jane Goldman) به بررسی شخصیت‌های زن در رمان‌های فورستر می‌پردازد. تنها مقاله‌ای که به موضوع فمینیسم پسااستعمار در رمان «گذری به هند» توجه کرده، در جمهوری آذربایجان به زبان انگلیسی چاپ شده‌است. این مقاله با عنوان «عناصر فمینیسم پسااستعمار در رمان گذری به هند» (۲۰۱۴) از سارا توسلی و نرگس میرزاپور است. نویسندگان این مقاله در قالب تحلیلی سطحی و کوتاه از رمان به دنبال یافتن عناصر فمینیسم پسااستعمار هستند و نتوانسته‌اند تحلیلی عمیق و دقیق از گروه‌های مختلف زنان رمان و واکنش آن‌ها نسبت به تجربه استعمار و همچنین به نوع تعاملات بین این گروه‌های زنانه در رمان بپردازند. علاوه بر این، گزارش منسجمی از تاریخچه نظری فمینیسم پسااستعمار در این مقاله به خوانندگان ارائه نمی‌شود. مقاله حاضر با در نظر گرفتن خلأها و کاستی‌های تحقیق صورت گرفته، تلاش کرده است ضمن رفع آن‌ها تنها در پی معرفی ویژگی‌های فمینیسم پسااستعمار نباشد؛ بلکه ابتدا به جایگاه فورستر و رمانش در گفتمان پسااستعمار بپردازد و سپس تحلیلی روش‌مند بر اساس نظریه فمینیسم پسااستعمار از رمان فورستر ارائه دهد.

۲- نظریه پسااستعمار و فمینیسم پسااستعمار

۲-۱- نگاهی اجمالی به نظریه پسااستعمار

ادبیات و نقد پسااستعماری شاخه‌ای از مطالعات فرهنگی است که در نیمه دوم قرن بیستم، پس از آنکه کشورهای استعمارزده، استقلال سیاسی خود را به دست آوردند، با سرعتی باورنکردنی در عرصه نظریه و نقد ادبی گسترش یافت. تلاش ملت‌های استعمارزده در جهت برپایی حکومتی ملی گرا و ضد استعماری، بررسی تأثیر تجربه استعماری بر هویت استعمارزدگان، تفکر در خصوص تعیین راهبردی مناسب در جهت مواجهه با جنبه‌های نرم و فرهنگی استعمار، جایگاه و نقش فرهنگ و هویت پیش از استعمار در دوره پسااستعماری، هشدار نسبت به تداوم ساختارها و الگوهای استعماری در جوامع استقلال‌یافته و واکاوی امپریالیسم نوین در اشکال اقتصادی و اجتماعی را می‌توان به‌عنوان برخی از برجسته‌ترین دغدغه‌های نظریه پردازان پسااستعماری برشمرد. این طیف گسترده از موضوعات مورد بحث در گفتمان پسااستعماری نشان‌دهنده ماهیت بینارشته‌ای آن است که خود این امر سبب بروز نوعی تشنگی و پراکندگی آرا در حوزه مطالعات پسااستعماری شده‌است و در نتیجه ارائه تعریفی واحد و جامع از آن مشکل‌آفرین است

(Loomba, 2000: xii). در این مقاله گفتمان پسااستعماری تنها محدود به بازه زمانی بعد از استعماری در جوامع استعمارزده (هندوستان) نیست؛ بلکه این گفتمان دوره قبل از استعماری را نیز شامل می‌شود و حتی تألیفات نویسندگان این دوره (اعم از بومی یا غربی) که زمینه لازم برای تحقق استعماری را فراهم کردند یا وقوع آن را پیش‌بینی کردند، در زیر چتر وسیع این گفتمان قرار می‌گیرند. از سویی، براساس این نگرش، امپریالیسم سنتی به شکل جدید خود یعنی جهانی شدن، یا «امپراتوری بدون مستعمره»، تغییر ماهیت داده است (Mc Clintock, 1992: 98) و در نتیجه نظریه پسااستعمار به نحوی متناسب در حال بروز ساختن خود است.

نظریه و نقد پسااستعمار همچنین کانون توجه نظریه و نقد غرب‌محور را معطوف به دنیای غیر غربی کرد و این امر علاوه بر وسعت بخشیدن به دامنه معیارشدگان ادبیات، باعث مطرح شدن متفکران و نظریه پردازانی شد که از دل ملت‌های استعمارزده برخاسته بودند و به برملا ساختن شگردهای امپریالیسم برای حفظ سلطه استعماری و توجیه حضور خود در مستعمرات می پرداختند. البته باید توجه داشت که نظریه پسااستعمار مدت‌ها قبل از اینکه با این عنوان معرفی شود، وجود داشته است. این نظریه قبل از تحقق استعماری در کشورهای استعمارزده به وجود آمده بود، آنگاه که ملت‌های استعمارزده به تنش بین خود و استعمارگر می‌اندیشیدند (Ashcroft and et al, 2003: 1).

ادوارد سعید (۱۹۳۵-۲۰۰۳)، یکی از شاخص‌ترین نظریه پردازان مطالعات پسااستعمار، نمونه بارزی از آن دسته محققانی است که خود مستقیماً در معرض تجربه استعمار بود. او سعید یک فلسطینی عرب مسیحی بود که بعد از اشغال فلسطین به آمریکا مهاجرت کرد و به عنوان یک نظریه پرداز دانشگاهی آمریکایی به تحقیق و تفحص در خصوص مرادفات غرب و شرق پرداخت. کتاب مشهور سعید با عنوان «شرق شناسی» (۱۹۷۸) شالوده‌های نظریه پسااستعمار را بنیان نهاد و به تحلیل روابط شرق و غرب و تأثیر حضور غربی‌ها (سیاحان، شرق‌شناسان، استعمارگران و...) در شکل‌گیری تصویری تخیلی و غیرواقعی از شرق در میان غربی‌ها پرداخت. سعید نشان می‌دهد که چگونه گفتمان استعماری بر تضادهای دوگانه استعماری اساس یافته است. در همین راستا، او در اثر بعدی خود «فرهنگ و امپریالیسم» (۱۹۹۳) در پی آشکار ساختن ارتباط تنگاتنگ فعالیت‌های فرهنگی (خصوصاً رمان) و توجیه قدرت استعماری است. هومی بابا (۱۹۴۹) به مطالعه جنبه دیگری از گفتمان پسااستعمار می‌پردازد. سوژه پسااستعماری دچار بحران هویت است؛ چراکه

هویت خویش را ترکیبی از تجربه بومی و استعماری می‌یابد؛ یعنی هویتی دورگه. از نظر بابا، هویت دورگه در فضایی به نام «فضای سوم» واقع شده است (Ashcroft et al, 1998: 51). نظریه پرداز دیگری که تحت تأثیر نظریات سعید به نظریه پسااستعمار جهت تازه‌ای داد، گایتری چاکراورتی اسپوک (۱۹۴۲) است. او در بیان فرصت‌هایی که نظریه پسااستعمار فراهم آورده، می‌گوید: «مطالعه گفتمان استعماری، که مستقیماً با آثاری همچون آثار سعید عرضه شد، به شکوفایی باغی انجامید که در آن افراد به حاشیه رانده شده، می‌توانند سخن بگویند و مورد خطاب قرار گیرند و حتی از سوی آنان سخن گفت. این موضوع بخش مهمی از این رشته است» (به نقل از آشکرافت و اهلوالیا، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۶۰). تألیفات این منتقد ادبی و نظریه‌پرداز پسااستعمار زمینه لازم را در جهت طرح موضوع زنان، به‌عنوان بخشی از «افراد به حاشیه رانده شده»، در نظریه پسااستعمار فراهم آورد. این دقیقاً همان جایی است که در آن تشابه موقعیت استعمارزدگان و زنان به چشم می‌خورد.

۲-۲- نظریه فمینیسم پسااستعمار

جنبش فمینیسم و نظریه پسااستعمار در موضوعاتی که مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهند، اشتراکاتی دارند. زنان و استعمارزدگان به‌طور مشابهی خود را در موقعیتی حاشیه‌ای نسبت به نظام مردمحور و امپریالیستی می‌یابند و تلاش این دو گروه بر این است تا در فضای سلطه ایجاد شده، فرصتی برای مقاومت و مقابله به‌دست آورند. زنان همانند استعمارزدگان تجربه برابری از سیاست سرکوب و ظلم دارند و هر دو گروه ناچارند این تجربه دردناک را با استفاده از زبان سرکوب‌گران خود بیان کنند. زنان و ملت‌های پسااستعماری سعی دارند که زبانی متناسب با ماهیت خود خلق کنند، این درحالی است که تنها زبانی که در دسترس آن‌هاست همان زبان استعمارگر است.

کاربست نظریه پسااستعمار در متونی که در تحلیل فمینیستی در کانون توجه قرار داشتند، به پیروان مکتب ادبی فمینیسم کمک کرد تا با چالش‌های نظری جدیدی در این حوزه مواجه شوند و متعاقباً دست به اعمال اصلاحاتی در اصول نظری خود بزنند. بی‌تردید اسپوک یکی از پایه‌گذاران نظریه فمینیسم پسااستعمار است. در سال ۱۹۸۵ در مقاله نسبتاً کوتاهی با عنوان «متون سه نویسنده زن و نقدی از امپریالیسم» (Three Women's Texts and a Critique of Imperialism)، اسپوک به بررسی سه «متن مکتبی» فمینیسم پرداخت که براساس نظر فمینیست‌های آن دوره، شخصیت‌های زن هریک از این رمان‌ها تبلور فردگرایی و لیبرالیسم بودند. در این بررسی اسپوک ارتباط

باورنکردنی امپریالیسم با شکل‌گیری قهرمان‌های زن رمان قرن نوزدهم میلادی را فاش ساخت. او نشان داد که چگونه قهرمان زن فردگرایی فمینیستی رمان بریتانیایی، سوژه زنانه کاملاً فردگرا که عصاره فمینیسم لیبرال است، با اعمال خشونت بر دیگری هستی می‌یابد. «بسیار تأسفبار است بینیم که چشم‌انداز پیش‌روی نقد فمینیستی معیارهای امپریالیسم را بازتولید می‌کند» (Spivak, 2003: 269). مقاله اسپیکو برای فمینیست‌های پسااستعمار امکان درک این موضوع را تسهیل کرد که «زن انگلیسی قرن نوزدهم و بیستم فمینیسم لیبرال، قبل از هر چیز اعتبار خود را از معیارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی امپریالیسم بریتانیا دریافت می‌کند» (George, 2006: 215). این نگرش پسااستعماری به راهبرد فمینیستی نظریه ادبی در جهت مقاومت با قدرت‌های سرکوب‌گر مردم‌محور، فمینیست‌ها را وادار به بازنگری متون ادبی غربی کرد تا از این طریق خود را از سیطره‌های پیچیده رها کند.

یکی دیگر از روش‌های مرسوم در فمینیسم پسااستعمار، بررسی مجدد متونی است که در دوره استعمار شکل گرفتند و به حمایت از امپریالیسم پرداختند؛ ولی این حمایت و جانبداری از نظرها دور مانده است. گاهی این چنین به ذهن خطور می‌کند که شاید دلیل نادیده گرفتن برخی از این موضوعات، پرداختن آن‌ها به زنان باشد. اگر درستی چنین فرضی اثبات شود، آنگاه دوباره به ادعای اسپیکو بر خواهیم گشت؛ مبنی بر اینکه هنوز نقد فمینیستی از سیطره قدرت‌های مردم‌محور تمامیت‌خواه رهایی نیافته است. در مقاله‌ای که سبب شد فمینیسم پسااستعمار گام رو به جلویی بردارد، لاتا مانی (Lata Mani) به واکاوی سنت ساتی (sati) در هند استعماری و چگونگی سودجستن امپریالیسم از آن می‌پردازد. مانی توضیح می‌دهد که سنت ساتی، سوزاندن بیوه فرد مرده به همراه او، سنتی متداول در سرتاسر هند نبود و همچنین سرنوشت همه زنان یک طبقه اجتماعی خاص به این اتفاق وحشتناک ختم نمی‌شد. بالاین حال، اندک گزارش‌هایی که از این سنت برجای مانده، نوشته‌هایی است که شاهدان انگلیسی ثبت کرده‌اند و در این گزارش‌ها از انگیزه این زنان، گفته‌های آن‌ها، دیدگاه‌شان یا ذهنیت، یا حتی درد و رنج‌شان سخنی به میان نمی‌آید (Mani, 1989: 115). استعمار بریتانیا در بازنمایی این سنت نادر در هند دست به تعمیم آن به تمام هند می‌زند و از این طریق هند را سرزمین توحش و عقب‌ماندگی معرفی می‌کند؛ سرزمینی که نیازمند حضور تمدن‌ساز استعمار انگلیس است. مخالفت قدرت استعماری با سنت ساتی نه در جهت حمایت از زنان هندی، بلکه به منظور ارائه توجیهی منطقی در خصوص ضرورت حضور

سلطه استعماری بود. در سال ۱۹۸۸ اسپیک با مقاله معروف خود «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» به بررسی جنبه‌های بیشتری از موقعیت زنان، با اشاره به سنت ساتی پرداخت. در ادامه اندیشه‌های مانی در این خصوص، اسپیک اظهار می‌کند که امپریالیسم دلیل حضور خود را در هند چنین ترویج می‌داد: «مردان سفیدپوست زنان رنگین‌پوست را از اسارت مردان رنگین‌پوست نجات می‌دهند» (Spivak, 1988: 93). جالب‌تر آنکه مردان هندی در توجیه چنین توحش و ظلمی می‌گفتند: «درواقع زنان خودشان می‌خواستند بمیرند» (Ibid). با تحلیل این توجیحات، اسپیک نتیجه می‌گیرد که امپریالیسم و جامعه مردسالار هند در سرکوب زنان به‌نوعی همدستی می‌کردند. زنان در جامعه استعمارزده از سرکوبی مضاعف رنج می‌برند. «اگر در ساختار سلطه استعماری فرودستان تاریخی ندارند و نمی‌توانند سخن بگویند، زن فرودست حتی در سایه تاریک تری قرار دارد» (83). درواقع، بازنمایی زنان به‌دست استعمارگران یا جامعه مردسالار هند سرکوب آنان را به ارمغان آورده‌است. فمینیسم پسااستعمار در این برهه از تاریخ خود، از سویی، در پی یافتن سکوت‌های توأم با سرکوب زنان در عرصه ادبیات، فرهنگ و جامعه استعماری است و از سوی دیگر، هشدار می‌دهد که هرگونه سخن‌گفتن به‌جای زنان در فضای پسااستعمار منتهی به سرکوب مجدد آنان خواهد شد.

بی‌شک یکی از منفعت‌های النقاط نظریه پسااستعمار با نقد فمینیستی برای زنان، معطوف کردن توجه آنان به ساختار درونی گفتمان فمینیستی است. نظریه پسااستعمار تیزبینی خاصی در دنبال کردن رد پای آشکال گوناگون امپراتوری در هر حوزه‌ای اعم از دانش، تجربه، فرهنگ و اجتماع دارد. نه تنها فمینیسم پسااستعمار توانست همان‌گونه که قبلاً بحث شد، پشتیبانی امپریالیسم از قهرمان زنِ رمان بریتانیایی را آشکار سازد؛ بلکه از شکل‌گیری امپراتوری فمینیستی در درون حلقه فمینیست‌ها پرده برداشت. الهام‌بخش چنین درکی برای نظریه‌پردازان فمینیسم پسااستعمار، جنبش زنان رنگین‌پوست آمریکا بود. این گروه از طرفداران فمینیسم «بر سرکوب مضاعفی که آنان به‌دلیل نژاد و جنسیت خود با آن مواجه بودند، تأکید داشتند». آن‌ها همچنین جریان اصلی فمینیسم غربی سفید را به‌دلیل تبعیض نژادی مورد انتقاد قرار دادند؛ از این‌رو زنان رنگین‌پوست در ایالات متحده آمریکا بر این ادعا بودند که آن‌ها نیز «زنان جهان سوم» هستند، برخلاف موقعیت جغرافیایی‌شان (George, 2006: 220).

کنکاش ساختار درونی نقد فمینیستی حاکی از ظهور مجدد دوگانه سلسله‌مراتبی مرکز و حاشیه است. در گفتمان فمینیستی یک جریان محوری به نام فمینیسم غربی سفید شکل گرفته است که سعی دارد همه زنان غیرغربی را صرف‌نظر از گوناگونی نژادی، طبقه اجتماعی، تجارب خاص و تفاوت دیدگاه نظری‌شان، در زیر چتر خود جای دهد و از این طریق با بازنمایی آنان تفاوت‌های بین زن غربی و غیرغربی کم‌رنگ می‌شود. این موضوعی است که چاندرا موهانتی (Chandra Mohanty) در مقاله‌ای با عنوان «جلوی چشمان غرب: تحقیق فمینیستی و گفتمان‌های استعماری» (1984) به تحلیل آن می‌پردازد. موهانتی بیان می‌کند که نظریه و نقد فمینیستی در تعریف هویت زنان همواره از تفاوت جنسیتی آنان با مردان به نفع خود بهره برده است. حاصل چنین تأکیدی بر جنسیت در ارتباط با سایر زنان غیرغربی شکل‌گیری «تفاوت جهان سومی» شده است. با خلق چنین تفاوتی «فمینیسم‌های غربی اقدام به «استعمار» و تصاحب پیچیدگی‌ها و کشمکش‌های بنیادینی کردند که مشخصه زندگی زنان با طبقات، دین‌ها، فرهنگ‌ها، نژادها و کاست اجتماعی متفاوت در این کشورها هستند» (Mohanty, 2003: 260). با نشان دادن سرکوب زنان جهان سوم از طریق تبعیض نژادی در درون فمینیسم غربی، فمینیسم پسااستعمار مرکزیت جنسیت در گفتمان فمینیستی را از آن سلب می‌کند و تلاش دارد که تفاوت‌های نژادی و اجتماعی زنان جوامع پسااستعمار را به رسمیت بشناسد.

۳- بحث و تحلیل

۳-۱- خلاصه رمان «گذری به هند»

ادوارد مورگان فورستر (Edward Morgan Forster 1879-1970) نویسنده‌ای بریتانیایی بود که به تألیف رمان و داستان کوتاه می‌پرداخت و علاوه بر این، انسانی آزادی‌خواه بود و انعکاس تفکرات آزادی‌خواهانه او در آثارش مشهود است؛ از جمله رمان‌های معروف او می‌توان «هواردز اند» (Howards End, 1910) و «گذری به هند» (A Passage to India, 1924) را نام برد. آخرین رمان برجسته فورستر، «گذری به هند»، با استقبال فراوانی نه تنها در انگلیس بلکه در آمریکا و هندوستان مواجه شد. اهمیت این شاهکار ادبی به سبک مدرنیستی آن و همچنین پرداختن به موضوع استعمار هند توسط انگلیس از موضعی انتقادی است.

فورستر ساختار رمان گذری به هند را هوشمندانه به سه بخش مسجد، غارها و معبد تقسیم کرده است. در چارچوب این تقسیم‌بندی است که طرح داستان شکل می‌گیرد و همچنین تصویری

کلی از رنگین‌کمان تفاوت‌ها در هند ارائه می‌شود. رمان با معرفی دو شخصیت زن، دو شیوه آدلا کوستند (Adela Quested) و خانم مور (Miss Moore) و نقل سفر هیجان‌انگیز آنان برای اولین بار به هند شروع می‌شود و در ادامه رابطه بین این دو زن انگلیسی تازه‌وارد و دکتر عزیز، پزشک مسلمان هندی و آقای فیلدینگ (Mr. Fielding)، مدیر مدرسه، را به نمایش می‌گذارد. در نتیجه دعوت عزیز از این دو زن انگلیسی، که مشتاق دیدن هند واقعی و مردم آن هستند و فیلدینگ برای بازدید از غارهای مارابار در نزدیکی شهر چاندراپور، کوستند علیه عزیز اقامه شکایت کرده و او را متهم به قصد تجاوز به خود می‌کند. جامعه انگلیسی-هندی به طرف‌داری از آدلا و بومیان به طرف‌داری از عزیز برمی‌خیزند. در نتیجه این رویارویی، تبعیض نژادی و تعصب امپریالیستی انگلیسی-هندی‌ها آشکار می‌شود. این تجربه تلخ برای عزیز سبب تحولاتی در نگاه ساده‌لوحانه او به امپریالیسم انگلیس می‌شود؛ نگاهی که محور اصلی آن ایجاد رابطه‌ای انسانی و برابر بین دو ملت انگلیس و هند است که در رابطه دوستانه او با فیلدینگ متبلور شده‌است. در پایان رمان، او تبدیل به شخصیتی ملی‌گرا می‌شود که اندیشه استقلال هند را در سر می‌پروراند و آن را زمینه لازم برای ایجاد رابطه‌ای برابر و انسانی بین دو ملت می‌داند. رمان «گذری به هند» مورد توجه بسیاری از مکاتب نقد ادبی در طول قرون بیستم و بیست‌ویکم بوده‌است و هریک از نظریه‌پردازان این مکاتب توانسته‌اند از این اثر ادبی برای اثبات نظریات خود بهره ببرند (Childs, 2007: 188).

۲-۳- پسااستعمار و فورستر

در این مقاله قبل از ارائه تحلیل فمینیست پسااستعماری از رمان «گذری به هند» لازم است که جایگاه فورستر و رمان او را در ارتباط با نظریه پسااستعمار تبیین شود. به‌طور کلی دو بحث مهم در این خصوص مطرح می‌شود: اول، چگونه می‌توان اثری ادبی را که مدت‌ها قبل از ظهور نظریه و نقد پسااستعمار تألیف شده‌است، اثری پسااستعماری نامید؟ دوم، آیا یک نویسنده غربی به‌خصوص نویسنده‌ای را که متعلق به جامعه امپریالیستی است و از متن آن برخاسته و در وهله اول برای خوانندگان جامعه خود نگاشته است، می‌توان نویسنده‌ای پسااستعماری نامید؟

ظهور نظریه و نقد پسااستعمار در دوره بعد از استقلال کشورهای استعمارزده، به معنای رسمیت‌یافتن و نه آغاز آن در صحنه نظریه و نقد ادبی است. نظریه پسااستعمار مدت‌ها قبل از آنکه با این عنوان به‌کار رود، در جریان بوده‌است. «از زمانی که ملت‌های استعمارزده به تنش بین استعمارگر و استعمارزده اندیشیده‌اند و آن را بیان کرده‌اند، «نظریه پسااستعمار به‌وجود آمده‌بود»

(Ashcroft et al, 2003: 1)؛ علاوه بر این شاخه‌ای از نقد پسااستعمار که در به‌کارگیری این واژه از خط فاصله استفاده نمی‌کند، با این واژه اشاره به نوشتاری دارد که «به هر نحوی مقاومت در برابر چشم‌اندازهای استعماری را شروع می‌کند؛ قبل و بعد از دوره استعمار» (Bressler, 2012: 202)؛ بنابراین زمان تألیف یک اثر ادبی، مثلاً «گذری به هند»، شاخصی برای تشخیص این موضوع که اثری پسااستعماری است یا خیر، نیست. آنچه که می‌تواند یک اثر ادبی را در زمره آثار پسااستعماری قرار دهد، پرداختن آن اثر به موضوع استعمار و ایجاد چالشی فکری، فرهنگی، ادبی، سیاسی و یا اجتماعی در برابر آن است. «این اصل بنیادین را همواره باید در خاطر داشت که اساس نظریه پسااستعمار حقیقت استعمار اروپایی است» (Ashcroft et al, 2003: 2).

جایگاه نویسنده و منتقد پسااستعماری در گفتمان پسااستعمار جایگاهی پارادوکس‌آور است. امروزه اکثر نظریه‌پردازان، منتقدان و نویسندگان پسااستعماری که روزگاری در کشورهای استعمارزده خود استعمار را تجربه کرده‌اند و به آشکار ساختن سیاست‌های استعماری و به معرفی راهبردهایی برای مقابله با استعمار و آشکال نوین آن می‌پردازند، خود ساکن کلان‌شهرهای دنیای غرب هستند. جایگاه فورستر نیز به شکل قابل‌ملاحظه‌ای پارادوکس‌آور است. از یک طرف، او رمان‌نویسی بریتانیایی است که در دل فرهنگ استعماری رشد کرده است و از سستی ادبی (رمان) بهره می‌جوید که مورد حمایت استعمار قرار دارد؛ از طرفی دیگر، فورستر در رمان «گذری به هند» دست به انتقاد از استعمار انگلیس در هند می‌زند و آن را به دلیل بی‌توجهی به فرهنگ، نژاد و هویت بومیان سرزنش می‌کند. همچنین باید توجه داشت که فورستر در دوره‌ای از تاریخ استعمار اقدام به نوشتن این رمان کرد که دوره افول قدرت آن است و «رابطه استعمارگر و استعمارزده دیگر صلابت استعماری پیشین را ندارد و نشانه‌هایی از ضعف قدرت استعماری و آشکال ابتدایی و مختلف میل به استقلال در استعمارزده‌گان رؤیت می‌شود» (Morey, 2007: 256). شکل‌گیری چنین فضایی در دل استعمار، امکان به نقد کشیدن آن را میسر می‌سازد و نتیجه آن ظهور رمان «گذری به هند» می‌شود که نمونه بزرگ «بیان ضداستعماری در رمان انگلیسی در نیمه قرن بیستم است» (Ibid: 254) و نویسنده آن «از کاستی‌های عظمت امپراتوری پرده‌برداری می‌کند» (Ibid).

اگر نویسنده اثر ادبی را به‌عنوان شاخصی مهم در تعیین پسااستعماری بودن یک اثر ادبی در نظر بگیریم، فورستر بریتانیایی پسااستعماری خواندن رمان «گذری به هند» را با چالش مواجه خواهد کرد؛ چراکه او متعلق به طبقه و نژاد استعمارگران است؛ اما اگر نگرش انتقادی رمان نسبت به

امپریالیسم اروپایی را معیار قضاوت قرار دهیم، آنگاه می‌توان این رمان را در زمره آثار پسااستعماری جای داد.

۳-۳- تحلیل رمان «گذری به هند» از منظر فمینیسم پسااستعمار

دیدگاه پسااستعمار بر مبنای نظریه پست‌مدرن واقع شده‌است. به همین شکل هویتی که برای زنان در نظریه پسااستعمار لحاظ می‌شود، ریشه در مفهوم هویت در حوزه پست‌مدرن دارد. داودی‌مقدم و ذوالفقاری هویت پست‌مدرن را در مقایسه با هویت مدرن این‌گونه توصیف می‌کنند: «پست‌مدرن‌ها برعکس مدرنیست‌ها که به هویت ماتقدم و پیشینی براساس مبانی معرفت‌شناختی و فیزئولوژیک معتقد هستند، به اشکال متعدد ظهور هویت و روابط قدرت معتقدند. از نگاه آن‌ها هویت امری تاریخی و زمینه‌ای است» (داودی‌مقدم و ذوالفقاری، ۱۳۹۰: ۶۵). چنین نگاهی به تنوع هویت رسمیت می‌بخشد و در نتیجه تعریف واحد از هویت برای زنان را تاب نمی‌آورد.

زنان بخش مهمی از نوشته‌های داستانی فورستر را تشکیل می‌دهند و «رمان‌های او به بررسی دقیق مشکلات زنان در جامعه می‌پردازند» (Finkelstein, 1975: vii). منتقدین فورستر را به دلیل شخصیت‌پردازی استادانه زنان در آثارش ستایش کرده‌اند. جالب‌تر آنکه در نوع نوشتار او صفات زنانه یافته‌اند. نوشته‌های داستانی فورستر علاوه بر بازنمایی زنان و هویت زنانه و روابط آن‌ها با مردان، «درخصوص اینکه چگونه زنان در فرایندهای بازنمایی ادبی و فرهنگی گرفتار می‌شوند نیز سؤالاتی مطرح می‌کنند» (Goldman, 2007: 126-127).

فورستر عموماً شخصیت‌های زن رمان‌هایش را در دو سطح واقع‌گرایانه و نمادین یا تمثیلی به طور هم‌زمان ترسیم می‌کند (Ibid: 133). در رمان «گذری به هند» دو شخصیت اصلی زن رمان با حضور خود در جامعه استعماری موجب رقم‌خوردن حوادثی می‌شوند که کنترل آن حوادث از دست نظام استعماری خارج می‌شود و در نتیجه نه تنها استعمارزده (عزیز) به نوعی آگاهی ملی‌گرایانه دست می‌یابد و برای رسیدن به استقلال برنامه‌ریزی می‌کند؛ بلکه برای زن انگلیسی (آدلا کوستد) هم فرصتی پیش می‌آید تا در برابر خواسته‌های جامعه استعماری و مردسالار انگلیس ایستادگی کند. در رمان «گذری به هند» زنان را می‌توان به گروه‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

۳-۳-۱- همسران کارکنان دستگاه استعمار در هند

این گروه از زنان رمان «گذری به هند» از جهاتی تشابهاتی با بومیان استعمارزده رمان دارند. از این جهت که در موقعیتی انفعالی قرار دارند و تحت سلطه جامعه مردسالار استعماری قرار گرفته‌اند. نفوذ تفکر و فرهنگ استعماری آنچنان در وجود و هویت آنان رسوخ کرده‌است که می‌توان گفت به‌نوعی مسخ شده‌اند. اینان اکثراً متاهل هستند و با ازدواج خود در واقع تحت سلطه استعمارگونه شوهران خویش درآمده‌اند؛ شوهرانی که به شکلی نمادین عمال دستگاه استعماری هستند. برای کوستند پیوستن به این گروه از زنان انگلیسی از طریق ازدواج با هیسلاپ (Heaslop)، قاضی شهر چاندراپور، همراه با چالشی نامطلوب است. او نام این چالش را «مشکل انگلیسی-هندی» گذاشته است و می‌گوید: «اگر با آقای هیسلاپ ازدواج کنم، یک زن انگلیسی-هندی خواهم شد» (Forster, 1936: 157). دوشیزه کوستند تمام تلاشش این است که اگر عضوی از این طبقه شد، حداقل از ذهنیت آنان دور بماند.

این گروه در برخورد با بومیان خود را در جایگاه استعمارگران قرار می‌دهد و در رفتار با طبقه مردان جامعه استعماری در جایگاه بومیان قرار می‌گیرد. در ساختار فکری آنها اصول و معیارهای استعماری در ساده‌ترین و آشکارترین شکل به چشم می‌خورد. دوگانگی‌های استعماری آنها را می‌دارد تا تفاوت اصلی خود با بومیان را در نژاد برتر خود ببینند؛ در ست همان چیزی که گفتمان استعماری در طول قرن نوزدهم در پی القاء آن به بومیان بود. زنان طبقه انگلیسی-هندی داشتن هرگونه ارتباط با هندی‌ها را دون شأن خود می‌دانند. وقتی یکی از این زنان تعریف می‌کند چطور زمانی که در بیمارستانی پرستار بود، از بیماران بومی دوری می‌کرد، دیگری اظهار می‌کند «نهایت مهربانی که با یک بیمار بومی می‌توان داشت این است که بگذاری تا بمیرد» (Ibid: 48). بدون تردید یکی از صحنه‌هایی که در آن فورستر دیدگاه این طبقه از زنان را در ارتباط با زنان بومی آشکار می‌سازد، «میهمانی پل» است. از آنجا که خانم مور از رفتار سرد و مغرورانه جامعه انگلیسی-هندی با بومیان، که از گفتگوی او با زنان انگلیسی درک می‌شود، ناخرسند است، تورتون (Mr. Turton) تصمیم می‌گیرد ترتیب برگزاری مهمانی پل را بدهد تا «بین شکاف شرق و غرب پلی ایجاد شود» (Ibid: 49). این گروه از شخصیت‌های زن رمان به‌عبارتی همان استعمارگران هستند، با این تفاوت که از جنس مخالف‌اند. اندیشه و راهبرد فمینیستی در دیدگاه آن‌ها جایی ندارد. هنگامی که در مهمانی پل، خانم تورتون متوجه حضور زنان بومی می‌شود، به زنان انگلیسی همراه خود این چنین می‌گوید: «به‌هرحال، آن‌ها در شأن شما نیستند. این نکته را از یاد

نبرید. هیچ‌کس در هند به جایگاه شما نمی‌رسد، مگر زنان خانواده سلطنتی؛ آن‌ها هم‌شأن شما هستند» (Ibid: 61). اگرچه در گفتمان استعماری مرد بر زن مسلط است، زن غربی نسبت به مرد شرقی در جایگاهی بالاتر قرار دارد.

تفاوت بین زن و مرد غربی در گفتمان استعماری براساس جنس است؛ درحالی که تفاوت میان زن غربی و مرد شرقی را نژاد مشخص می‌سازد. آقای مک‌براید (Mr. McBryde) که در صحنه دادگاه نقش بازپرس را دارد، در توجیه دلیلی برای متهم کردن عزیز به قصد تجاوز به آدلا کوستد تلاش می‌کند به صورت علمی نشان دهد که «نژادهای تیره‌تر به لحاظ جسمانی جذب نژادهای زیباتر می‌شوند و برعکس این امر اتفاق نمی‌افتد» (Ibid: 222). معیار برتری نژادی در جایی دیگر از رمان با معیار برتری جنسی جایگزین می‌شود. پس از بازداشت عزیز، انگلیسی-هندی‌ها جلسه فوق‌العاده‌ای به منظور بررسی اتفاق پیش‌آمده برگزار می‌کنند. فورستر نشان می‌دهد که چگونه مردان نسبت به زنان احساس مسئولیت می‌کنند و دائماً نگران «زنان و بچه‌ها» هستند و از آنجا که مصلحت نیست زنان از جزئیات این اتفاق تلخ آگاه باشند، از آن‌ها می‌خواهند که جلسه را برای مشورت مردان ترک کنند (Ibid: 190). بررسی زنان متأهل انگلیسی در رمان نشان می‌دهد که آن‌ها صاحب هویت زنانه مشخصی نیستند؛ بلکه از طریق شوهران خود تبدیل به عمال استعمار شده‌اند. از این جهت نقطه اشتراک شان با استعمارزدگان هندی در این است که مطیع و فرمانبردار قدرت استعماری هستند.

۲-۳-۳- زنان مجرد انگلیسی

فورستر با معرفی زنان مجرد انگلیسی در رمان «گذری به هند» به موضوع زنان در گفتمان استعمار نگاهی عمیق‌تر می‌اندازد. در مجموع سه زن مجرد انگلیسی در این رمان حضور دارند که «خانم مور» و «کوستد» طرز فکر آنان را نمایندگی می‌کنند، «درک» نیز یکی از زنان مجرد انگلیسی رمان است که فورستر تمرکز به مراتب کمتری بر شخصیت‌پردازی او می‌کند؛ ولی نشان می‌دهد که در مقایسه با زنان متأهل رمان از آزادی بیشتری بهره‌مند است. بررسی بازنمایی این دسته از زنان در رمان «گذری به هند» می‌تواند از یک طرف، رویارویی‌های بین قدرت استعماری و منتقدان درونی خود و از طرفی دیگر، تمامیت‌طلبی این گروه را که مدعی به چالش کشیدن قدرت استعماری هستند، آشکار سازد.

تجرّد این زنان در رمان دارای اهمیت نمادینی است. برخلاف زنان متأهل انگلیسی، زنان مجرد رمان سوژه‌های فعالی هستند و این کنشگری را می‌توان در تلاش «مور» و «کوِستد» برای یافتن هند واقعی ملاحظه کرد. «مور» درکی معنوی از هند کسب کرده‌است و همین «درک عمیق معنوی» است که رابطه بین او و «عزیز» را ناگسستنی می‌کند (Langland, 2007: 100). گلایه او از طبقه انگلیسی-هندی موجب می‌شود که «مهمانی پل» برای پرکردن شکاف بین انگلیسی‌ها و هندی‌ها برگزار شود؛ هرچند که برای مور این تلاشی ناامیدکننده است. عطش فراوان «مور» و «کوِستد» برای «دیدن هند واقعی» منتهی به اردویی یک روزه به غارهای مارابار می‌شود و این دو زن انگلیسی از آن به‌عنوان فرصتی برای شناخت هند واقعی یاد می‌کنند. با طرفداری «مور» از بی‌گناهی «عزیز»، «در نظر غربی‌ها، خانم مور کم‌کم تبدیل به یک موی دماغ و دردسر پس از اقامت در غارها شده‌است و در نظر هندی‌ها، کم‌کم تبدیل به نوعی قدرت ناسیونالیستی در صحنه دادگاه. او بیشتر از اینکه یک فرد با شد، مانند یک جمله قصار برانگیزاننده است، تبدیل به نوعی عنصر هندی شده سرگرم‌کننده شده مایه اعتراض و همدردی است» (سعید، ۱۳۸۲: ۳۰۳). هندی‌ها خانم «مور» را با این نام می‌شناختند و این نام شکل تغییر یافته Miss Moore است. در این رمان، او برای هندی‌ها تبدیل به الهه‌ای شده که از آنان در مقابل سلطه انگلیسی‌ها حمایت می‌کند. جلوه دیگر این کنشگری را می‌توان در «کوِستد» یافت. درست است که این دو زن انگلیسی درک برابری از هند ندارند و شناخت «کوِستد» از هند سطحی است، تصمیم او در پس‌گرفتن اتهام خود علیه «عزیز» در روز دادگاه نشانه‌ای از شجاعت و جسارتش دارد. با این اقدام خود در برابر خواسته‌های استعمارگران می‌ایستد و حمایت آنان را از دست می‌دهد (Forster, 1936: 233-235). جالب‌تر آنکه تنها مرد انگلیسی این رمان که با بومیان ارتباط دوستانه‌ای برقرار کرده، «فیلدینگ» است که خود مجرد است. علاوه بر این، «عزیز» نیز مجرد است. در واقع ویژگی مشترک این چهار شخصیت اصلی رمان تجرّد آنهاست. ازدواج در این رمان بیانگر قید و بندی است که قدرت استعماری یا مرد سالار بر زنان/ بومیان تحمیل می‌کند و در زنان مجرد این رمان پتانسیل مقاومت فمینیست پسااستعماری به چشم می‌خورد.

تأثیر زنان مجرد انگلیسی در رمان «گذری به هند» در دو سطوح متفاوت قابل‌بررسی است؛ سطح نخست به عناصر داستان مربوط می‌شود. «مور» و «کوِستد» به ترتیب دو تن از شخصیت‌های اصلی رمان هستند که به جریان داستان جهت تازه‌ای می‌بخشند. طرح داستان با حضور آنان به

سوی اوج خود حرکت می‌کند. «مور» آنچنان تأثیری بر مضمون داستان دارد که تقریباً در همه جای رمان از او به‌نحوی نام برده می‌شود. در سطح سیاسی، حضور زنان مجرد انگلیسی و تأثیر آنان بر مردان بومی مدنظر قرار می‌گیرد. تا قبل از آشنایی «عزیز» با این دو زن، او یک پزشک هندی معرفی می‌شود که وضعیت استعماری را پذیرفته است و عمده تلاش او در جهت وفق دادن خودش با نظام استعماری است. با حضور این زنان و تمایل شدید آن‌ها برای شناخت هند و آشنایی متعاقب آنان با عزیز و تجربه تلخ غارهای مارابار، اندیشه سیاسی عزیز دستخوش تغییرات بنیادینی می‌شود و این تماس درنهایت از او یک شخصیت ملی‌گرای متعصب می‌سازد و او خود را یک ضدانگلیسی می‌خواند (Forster, 1936: 250); به‌طوری که در بخش پایانی رمان، «عزیز» تصمیم می‌گیرد به قسمتی از هندوستان نقل مکان کند که تحت‌سیطره نظام استعماری انگلیس نیست. از دل رابطه تنگاتنگ «عزیز» با «مور» و از رابطه پرتنش «عزیز» با «کوستد» نیرویی پدید می‌آید که به «عزیز» توان مقاومت در برابر قدرت استعمار و به چالش کشاندن آن را می‌دهد.

اگر از منظر فمینیسم پساستعمار به این شخصیت‌های زن رمان بنگریم، درخواهیم یافت که آنان در مأموریت فمینیستی خود نتوانسته‌اند به موفقیت کامل برسند. عمده موفقیت این زنان در ایجاد تغییر در بومیان مرد (عزیز) در جهت مقابله با نظام استعماری است. در اندیشه این دو زن انگلیسی، که نماد مقاومت در برابر قدرت‌های سرکوب‌گر هستند، زنان بومی و موقعیت آنان به فراموشی سپرده شده‌اند. آنچه که این دو زن غربی را در شرایط مشابهی نسبت به بومیان قرار می‌دهد، موقعیت آنان به‌عنوان فرودست است. تلاش برای طرد سلطه استعمار/ مردسالار به این دو زن جایگاهی می‌دهد که در آن جایگاه تمامی زنان را نمایندگی می‌کنند. این درست همان اشکالی است که موهانتی در فمینیسم غرب‌محور می‌یابد (Ibid: 260). فمینیسم غربی از زنان چهره‌ای واحد و یک‌دست ارائه می‌دهد. تنوع نژادی، قومی، فرهنگی، اجتماعی و تجربه حاصل از هر یک از این شرایط برای زنان غیرغربی در بازنمایی فمینیسم غربی کم‌رنگ جلوه داده می‌شود و نتیجه آن بازگشت به همان ساختار قبلی سلطه و استعمار زنان غیرغربی است. فمینیسم غربی با تکیه بر تفاوت جنسیتی، سایر تفاوت‌های موجود در بین زنان جهان را سرکوب می‌کند و از این طریق نوعی انحصار برای خود فراهم می‌کند (Ibid).

در رمان «گذری به هند» ارتباط بین این دو نماینده فمینیسم غربی و زنان بومی تنها محدود به مهمانی پل می‌شود و در این مهمانی نیز با وجود اینکه زنان بومی نشان می‌دهند که می‌توانند به

زبان انگلیسی صحبت کنند، هیچ‌یک از این دو زن غربی نمی‌توانند با زنان بومی ارتباط برقرار کنند (Forster, 1936: 62-3). در جایی دیگر، «عزیز» جمله پرمعنایی در توصیف هند بیان می‌کند. «هیچ چیز نمی‌تواند تمام هندوستان را دربر بگیرد، هیچ چیز، هیچ چیز، هیچ چیز» (Ibid: 156). این جمله کوتاه که در توصیف تنوع ادیان در هند به کار رفته، به خوبی می‌تواند بیانگر طیف متنوع زنان در هند نیز باشد. زنانی که به لحاظ تنوع نژادی، اعتقادی، فرهنگی و قومی هرگز در یک مقوله واحد نمی‌گنجد و ارائه توصیفی واحد از آن‌ها میسر نیست. در مقابل، «کوستد» در پی یافتن ساختارهای جهانی است. در پاسخ به این سخن عزیز، او چنین می‌گوید: «امیدوارم که حرف شما در ست نباشد. باید در این کشور چیزی فراگیر و جهانی وجود داشته باشد... والا چطور می‌توان موانع را کنار زد؟» (Ibid). آن چیز جهانی که تمام زنان هندی را بتواند در خود جای دهد برای «کوستد» می‌تواند همان دیدگاه فمینیست غربی باشد که تلاش دارد جایگاه زنان هندی را تبیین کند. آنچه که فمینیسم سفید در این رمان با زنان هندی انجام می‌دهد، می‌توان با انعکاس صدایی که در غارها شنیده می‌شود، قابل قیاس یافت. رمان در توصیف اولین غاری که شخصیت‌های داستان بازدید می‌کنند، می‌گوید که هرچه در این غار گفته شود، انعکاس آن فقط صدایی وحشتناک به شکل «بووم» است (Ibid: 159). همان‌طور که تنوع صوتی در انعکاس اصوات حفظ نمی‌شود؛ به همین نحو نیز تنوع زنان در دیدگاه فمینیستی زنان غربی نادیده گرفته می‌شود.

۳-۳-۳- زنان بومی

فورستر در رمان خود نشان می‌دهد که از جایگاه استعمارزده زنان هندی آگاه است. تصویر زنان بومی در این رمان با آنچه که «اسپیوک» در خصوص زنان در جوامع استعمارزده بیان می‌کند، همخوانی دارد. آنجا که می‌گوید: «اگر مردان استعمارزده تحت سلطه استعمار قرار دارند، زنان در جوامع استعمارزده از سرکوب مضاعفی رنج می‌برند؛ آن‌ها هم تحت سلطه استعمار و هم تحت سلطه جوامع مردسالار خود هستند» (Spivak, 1988: 90-91). انعکاسی از این باور در رمان «گذری به هند» نیز به چشم می‌خورد. هنگامی که اوضاع شهر چاندراپور به دلیل بازداشت «عزیز» متشنج می‌شود، «فورستر» نقش زنان در این موضوع را چنین توصیف می‌کند: «تعدادی از زنان مسلمان قسم خورده بودند که اعتصاب غذا کنند تا اینکه زندانی تبرئه شود. مرگ آن‌ها تأثیر چندانی نداشت. در واقع، از آنجا که دیده نمی‌شوند، آن‌ها در واقع مُرده به نظر می‌آیند» (Forster, 1936: 218). حتی در بهترین حالت، وقتی که شخصیت‌های مرد رمان با این زنان اظهار همدردی

می‌کنند، نتیجه این همدردی برای آنان رهایی به ارمغان نمی‌آورد. یکی از دوستان هندی عزیز ملی‌گرا به او توصیه می‌کند که «اگر دنبال موضوعی برای شعرت هستی، این را انتخاب کن: زن هندی همان‌گونه که هست نه آن‌گونه که قرار است باشد» (Ibid: 268). عزیز این توصیه را همواره مدنظر دارد و آن را در اشعارش منعکس می‌کند. «تمام اشعار او درباره یک موضوع بودند؛ «زن شرقی». ترجیح‌بند اشعارش این بود: پرده باید برداشته شود و الا هرگز رها نخواهیم شد» (Ibid: 290). در جایی دیگر می‌گفت: اگر زنان دو شادوش مردان می‌جنگیدند، هند هرگز تحت استعمار انگلیس در نمی‌آمد. «اما ما زنانمان را به خارجی‌ها نشان نمی‌دهیم» (Ibid). در این همدردی نیز دوباره نوعی سرکوب به چشم می‌خورد. زنان بومی توسط مردان بومی بازنمایی می‌شوند و این بازنمایی سکوتی سرکوبگر را بر آنان حاکم کرده‌است.

۴- نتیجه

فمینیسم پساستعمار با درنظر گرفتن موقعیت مشابه زنان و استعمارزدگان به بررسی جایگاه زنان در فضای استعماری می‌پردازد. زنان در کشورهای استعماری در شرایطی پیچیده قرار دارند، آن‌ها از سرکوبی مضاعفی رنج می‌برند که نتیجه سلطه استعمار و جامعه مردسالار است. فمینیسم پساستعمار در پی آن است که الگوهای ساختاری سرکوب دوره استعمار را، که به‌طور خزنده‌ای در جوامع پساستعماری به حیات خود ادامه می‌دهند، شناسایی کند و از این طریق شرایط رهایی هرچه بیشتر زنان از سرکوب را فراهم آورد. این محققان همچنین از شکل‌گیری سرکوبی جدید در دل گفتمان فمینیستی پرده برمی‌دارند. مقوله زنان در گفتمان پساستعماری دارای تنوع نژادی، قومی، فرهنگی، مذهبی، و فکری است؛ از این رو هرگونه تأکید بر تفاوت جنسیتی باعث خواهد شد که تنوع زنان رنگین‌پوست دنیای استعمارزده توسط زنان غربی سفیدپوست نادیده انگاشته شود.

همانند اکثر نظریه‌پردازان پساستعماری، جایگاه فور ستر بریتانیایی در گفتمان پساستعماری همراه با پارادوکس است. آنچه که یک نویسنده را در زمره گفتمان پساستعماری قرار می‌دهد، رویکرد انتقادی و چالش‌برانگیز او نسبت به تجربه استعمار است؛ نه قرار داشتن او در موقعیتی خارج از طبقه استعمارگران.

زنان در رمان «گذری به هند» شامل سه دسته‌اند: دسته اول، همسران کارکنان دستگاه استعمار در هند هستند. این گروه از زنان، در واقع رونوشت مؤنثی از استمارگر مذکر انگلیسی هستند. آنان

بر دوگانگی‌های استعماری تأکید می‌کنند و خود را به دلیل نژاد برتر از بومیان و به دلیل جنسیت مطیع مردان انگلیسی استعمارگر می‌دانند. این گروه همانند بومیان در معرض سرکوب استعمار قرار دارند و از نوعی انفعال رنج می‌برند. دسته دوم را زنان مجرد انگلیسی تشکیل می‌دهند. این گروه از زنان، برخلاف زنان دسته اول، از پویایی و کنشگری قابل ملاحظه‌ای بهره می‌برند. آن‌ها داعیه برقراری ارتباط با بومیان را دارند و نسبت به تجربه استعمار موضعی انتقادی از خود نشان می‌دهند. عمده تلاش آن‌ها فاش ساختن سرکوبی است که استعمار بر بومیان مرد تحمیل می‌کند و نسبت به سرکوب زن بومی و حتی سرکوب زنان دسته اول واکنش مؤثری نشان نمی‌دهند. این گروه از زنان را می‌توان نماینده فمینیسم سفید انگاشت که تنوع فرهنگی، نژادی و قومی زنان بومی را نادیده می‌گیرد و مطالبات خود را مطالبات همه جامعه زنان رمان می‌پندارد و همین امر حکایت از شکل‌گیری سرکوبی جدید در درون جامعه زنان رمان دارد. دسته سوم، زنان بومی هستند. این گروه از جهت انفعال و سرکوب در شرایطی مشابه گروه اول قرار دارند. آن‌ها از سرکوبی سه لایه رنج می‌برند. در وهله نخست، ساختار نظام استعماری شرایط سرکوب آنان را فراهم آورده است. در وهله دوم، جامعه مردسالار بومی بر زندگی زنان هندی چنگ انداخته و هرگونه اختیار را از آنان سلب کرده است. در وهله آخر، آنان مورد بی‌اعتنایی زنان گروه دوم، که فورستر آن‌ها را نمایندگان فمینیسم پسااستعمار معرفی می‌کند، قرار می‌گیرند و در نتیجه قربانی سرکوبی جدید در دل گفتمان فمینیستی می‌شوند.

۵- منابع

- ۱- آشکرافت، بیل و آهلوالیا، پل. ادوارد سعید، ترجمه احمد شیرخانی، کرمان: نشر هزار، ۱۳۸۸.
- ۲- داودی مقدم، فریده؛ ذوالفقاری، ابوالفضل، هویت زن در غزل مدرن و پست مدرن، پژوهشنامه ادب غنایی. سال ۱۴، شماره ۲۶، صص ۷۸-۶۰، دانشگاه سیستان و بلوچستان: بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- ۳- سعید، ادوارد، فرهنگ و امپریالیسم، ترجمه اکبر افسری. تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۲.
- 4- Ashcroft, Bill, Gareth Griffith and Helen Tiffin. Eds. **The Post-Colonial Studies: Reader.** 2nd ed. London: Routledge, 2003.
- 5- Ashcroft, Bill, Gareth Griffith and Helen Tiffin. **Key Concepts in Post-colonial Studies.** London: Routledge, 1998.
- 6- Bressler, Charles E. **Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice.** 5th ed. New York: Longman, 2012.

- 7- Childs, Peter. "A Passage to India." **The Cambridge Companion to E. M. Forster**. David Bradshaw ed. Cambridge: Cambridge University Press, 2007.
- 8- Finkelstein, Bonnie Blumenthal. **Forster's Women: Eternal Differences**. London: Cambridge University Press, 1975.
- 9- Forster, E. M. **A Passage to India**. Middlesex: Penguin Books, 1936.
- 10- George, Rosmary Marangoly. "Feminists Theorize Colonial/ Postcolonial." **The Cambridge Companion to Feminist Literary Theory**. Cambridge: Cambridge University Press, 2006.
- 11- Goldman, Jane. "Forster and Women." **The Cambridge Companion to E. M. Forster**. David Bradshaw ed. Cambridge: Cambridge University Press, 2007.
- 12- Hawkins, Hunt. "Forster's Critique of Imperialism in **A Passage to India**." **South Atlantic Review**. 48, 1, (1983): 54-65.
- 13- Langland, Elizabeth. "Forster and the Novel." **The Cambridge Companion to E. M. Forster**. David Bradshaw ed. Cambridge: Cambridge University Press, 2007.
- 14- Loomba, Ania. **Colonialism/ Postcolonialism**. New York: Routledge, 2000.
- 15- Mani, Lata. "Contentious Traditions: The Debate on Sati in Colonial India." **Recasting Women: Essays in Colonial History**. Kumkum Sangari and Sudesh Vaid, eds. New Delhi: Kali for Women Press, 1989. 88- 126.
- 16- Mc Clintock, Anne. "The Angel of Progress: Pitfalls of the Term 'Postcolonial'." **Social Text**. 31/ 32 (1992): 84-98.
- 17- Mohanty, Chandra Talpade. "Under Western Eyes: Feminist Scholarship and Colonial Discourses." **The Post-Colonial Studies: Reader**. Bill Ashcroft, Gareth Griffith and Helen Tiffin. Eds. 2nd ed. London: Routledge, 2003.
- 18- Morey, Peter. "Postcolonial Forster." **The Cambridge Companion to E. M. Forster**. David Bradshaw ed. Cambridge: Cambridge University Press, 2007.
- 19- Spivak, G, Ch. "Three Women's Texts and Critique of Imperialism." **The Post-Colonial Studies: Reader**. Bill Ashcroft, Gareth Griffith and Helen Tiffin. Eds. 2nd ed. London: Routledge, 2003.
- 20- Spivak, G. Ch. "Can the Subaltern Speak?" **Marxism and the Interpretation of Culture**. Eds. Nelson and Grossberg. Basingstoke: MacMillian Education, 1988.
- 21- Tavassoli, Sara and Nargess Mirzapour. "Postcolonial-Feminist Elements in **E. M. Forster's**. A Passage to India." **Khazar Journal of Humanities and Social Sciences**. 17, 3 (2014): 68- 76.